

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیمما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السلام علیک یا ابا عبدالله و علی ارواح التي حلت بفنائک علیک مٹا سلام الله ابدًا ما بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین»

«یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزاً عظیماً.»

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك. اللهم العن الاصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله. اللهم العنهم جميعاً.»

خب در آستانه شهادت مولایمان امام همام حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به حسب بعض نقلها هستیم. این شهادت مظلومانه را خدمت حضرت بقیة الاعظم ارواحنا فداه و حضرت معصومه علیها السلام و به همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران تسلیت عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال همه ما را جزء شیعیان راستین آن‌ها قرار دهد و دست ما را از دامن مبارکشان در دنیا و آخرت کوتاه نفرماید. به همین مناسبت این صلوات خاصه آن حضرت را خدمت آن جناب تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ الَّذِي اسْتَخْلَصَنُہُ لِنَفْسِكَ وَ جَعَلْتَ مِنْهُ أَيْمَةً الْهُدَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ يَهْدِلُونَ لِتَفْسِيكَ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَ اصْطَفَيْتَهُ وَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا مَهْدِيًا اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ حَتَّى تَبْلُغَ بِهِ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.»

بحث در تبعیت دلو بود با طهارت ماء البئر که بگویم در صورتی که ماء البئر بالتغیر یتنجس و به زوال تغیر طاهر می‌شود. حالا اگر نزع مقدماً لزوال تغیری که مطهر هست انجام بشود، آیا این دلو که ملاقات کرده با این آب متغیر و متنجس شده است، به نفس زوال تغیر آن ماء این دلو هم پاک می‌شود یا نه پاک نمی‌شود و احتیاج به تطهیر جداگانه دارد؟

خب یک نظر این است که پاک می‌شود. برای این نظر به دو دلیل استدلال شده.

دلیل اول بر قول به طهارت: روایت محمد بن اسماعیل بن بزيع (4:43)

دلیل اول دو تا روایتی بود که از حضرت رضا سلام علیه نقل شده بود که همین دو روایت هم دلیل است بر این که ماء البئر به نفس ملاقات لایتنجس بلکه در صورت تغیر احد اوصاف ثلاثه اش تنجس پیدا می‌کند.

دیروز خواندیم آن دو روایت را و حالا امروز هم تکرار کنیم.

«قَالَ مَاءُ الْيَنْبُرِ وَاسِيعٌ لَا يُفْسِدُهُ شَيْءٌ»

«او لا ینجسه شیء» بنابر بعضی نسخ

إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ رِيحُهُ أَوْ طَعْمُهُ

که در این جا لون ذکر نشده اما لون را هم به این دو تا ملحق فرمودند به حسب ادله دیگر مثلاً قول به عدم فصل.

فَيُتْرَكُ مِنْهُ حَتَّى يَذْهَبَ الرَّيْحُ وَ يَطْيِبَ طَعْمُهُ لِأَنَّ لَهُ مَادَّةً. [1]

که دیروز توضیح دادیم.

تقریب استدلال: (5:45)

تقریب استدلال به این روایت به دو وجه است.

تقریب اول:

وجه اول این هست که خلو این دو روایت از تنبیه بر تطهیر دلو دلالت می‌کند بر طهارت دلو به ضم این مقدمه که معمول مردم غافل از این جهت هستند که این سطل در اثر آن ملاقات تنجس پیدا کرده و الان معامله طهارت با آن درست نیست. در این یک غفلت عمومی وجود دارد. از آن طرف هم محل ابتلاء است. بنابراین شارع باید تنبیه بفرماید چون همان ادله کلامی که اقتضاء می‌کند شارع تکلیف بکند، همان ادله کلامی می‌گوید حالا اگر تکلیف کردی اما همه غافل هستند از آن، می‌گویند تنبیه بر تکلیف هم لازم است. اگر همه غافل شدند، همان دلیل کلامی که می‌گوید اصل تکلیف لازم است، می‌گویند تنبیه بر تکلیف هم لازم است. شما درسته گفتید «ما لاقی النجس او المتنجس یتنجس»، و طبق این الان این سطل هم لاقی المتنجس فتنجس. اما همه غافلند از این. می‌روند آب را می‌کشند و چون زوال تغیر پیدا کرد می‌گویند همه چیز پاک شد و حواس‌شان نیست که این سطل هم به خاطر ملاقات با متنجس نجس شده است. همان دلیلی که می‌گوید شارع باید می‌گفت کل ما لاقی المتنجس یتنجس و آن احکام را جعل می‌کرد به خاطر ارشاداً للعباد و ایضاً لهم الی مقاصد خلقت چون این‌ها دخیل در آن است و الا لغو می‌شود خلقت، خب اگر فرموده اما آن‌ها غافلند از تطبیق در یک مورد، همان دلیل می‌گوید اگر غافلند در تطبیق یک مورد، باید شارع تنبیه کند. و این جا این چینی است و شارع هم تنبیه نفرموده.

سؤال: متشرعین که غافل نیستند.

جواب: چرا همان متشرعه اتفاقاً غافلند مگر یک کسی آمده باشد درس طلبگی خوانده باشد و ذهنش به این امور خیلی عادت کرده باشد و برای او شک پیدا می‌شود. این مردم تا طلبه نشدند یا پای بعضی مسائل ننشستند، وسواسی نباشند، اصلاً در ذهن‌شان منعقد

نمی‌شود احتمالش. خب عامه ناس این جوری هستند و حالا چند تا آدم‌های خیلی غیرمتعارف به یک چیزهایی توجه دارند مثلاً.

به این وجه تقریر کردند.

محقق حکیم قدس سره به همین وجه اشاره می‌فرمایند در این عبارت شریفه‌شان که می‌فرماید:

«اللهم إلا أن يقال: إن النحر ذكر في صحيح ابن بزيع علاجاً لارتفاع التغير،

ولو نحر ذكر نشده از این باب که مطهر باشد بلکه از باب این که یک علاج و راهی است برای ارتفاع تغییر ذکر شده که این ارتفاع تغییر مطهر است.

فیجری فیہ ما یجری فی نصوص التطہیر بالنحر علی القول بہ.» [2]

اگر ما گفتیم خود نحر مطهر است، چطور آن جا می‌گوییم عدم تنبیه دلالت می‌کند بر طهارت دلو و بقیه، حالا اگر این نحر هم به کار نمی‌رود برای تطهیر بلکه به کار می‌رود برای این که تغییر ایجاد بشود ولی بالاخره مردم غافلند از این که این دلو، نجس است و حالا که مردم غافلند از این که این دلو، نجس است شارع باید تنبیه بفرماید به نفس ادله کلامی که می‌گوید اصل تکلیف لازم است. این تقریب فرمایش محقق حکیم در این جا.

اشکالات تقریب اول: (9:52)

اشکال اول:

خب این وجه مورد مناقشه واقع شده یا می‌شود به این که اولاً راوی در این مسأله و سائل در این مسأله، محمد بن اسماعیل بن بزيع است و ایشان یک فقیه بزرگ است. ما احراز نکردیم که ایشان غفلت دارد اگر نگوییم احراز کردیم عدم غفلتش را. بنابراین وقتی استدلال درسته که ما در این جا این مقدمه را محرز بدانیم که ایشان غافل بوده ولی شأن محمد بن اسماعیل اگر اقتضاء نکند که ما احراز داشته باشیم که ایشان غافل نیست، لااقل این است که مرددیم و مشکوک است که ایشان غافل باشد. پس این استدلال عقیم می‌شود.

سؤال: ...

جواب: ایشان مخاطب این کلام است. حالا برای دیگران شاید امام علیه السلام فرموده و آن ادله دیگر به دست ما نرسیده.

سؤال: ...

جواب: بله فلذا با یک روایت، آن جا هم این اشکال هست. فلذا است اگر روایات متعدده داشته باشیم که روایت نحر، آن‌هایی که ظاهراً نحر است و برای تغییر نمی‌گوید، چون به افراد متعدده هست، به آدم‌های مختلف است و همه‌شان مثل زراره و محمد بن مسلم و اسماعیل بن بزيع نیستند. افراد مختلف و عادی هستند. در آن‌جاها بله این سخن درست

می‌باشد اما اگر حالا یک آدم واردی آمده و یک مسأله‌ای را سؤال می‌کند، خب بقیه‌اش معلومه و دیگر توضیح دادن نمی‌خواهد که حواست باشد چون این خودش حواسش هست. حواست باشد سطلش را هم آب بکشی و معامله طهارت با آن نکنی. حواست باشد لباس‌هایت را اگر به آن پاشیده و تر شده، باید بروی آب بکشی. دیگر خودش بلد است و گفتن نمی‌خواهد. بنابراین وقتی سائل یک شخصی است که متوجه این مسائل هست، خودش توجه به این مسائل دارد و ضوابط شرعیه را بلده بنابراین دیگر تنبیه در آن جا وجهی ندارد که بگوییم باید امام علیه السلام تنبیه بفرماید و اگر تنبیه نکرد معلوم می‌شود حکمی نیست. نه در آن جا باید ندارد.

سؤال: استاد وارد بودنش از بیانات معصوم علیه السلام می‌باشد.

جواب: این‌ها از فقهای امام باقر علیه السلام بودند، ادله دیگر، روایات دیگر به دست‌شان رسیده و اطلاع دارند. مثل ذکریا بن آدم در قم. ایشان فقهی بزرگوار در قم بوده که از قم هم که می‌خواست برود امام رضا علیه السلام فرمود از قم نرو و همان جا بمان. همین که قبرش در شیخان هست. این‌ها فقیه بودند لذا ادله را بلد بودند، احکام را بلد بودند، روایات را بلد بودند. خب مرجع مردم بودند. حالا محمد بن اسماعیل بن بزيع هم همین طوره.

سؤال: تنبیه عمومی مگر نیاز نیست این جا. خب امام صادق علیه السلام باید این جا تنبیه عمومی می‌کرد.

جواب: به عموم که نفرموده بلکه به این آقا فرموده. خب حالا او بلده و بعداً که می‌خواهد به مردم تعلیم بکند او آن وقت

سؤال: از خود بگوید.

جواب: نه از خودش بگوید بلکه به این معنا که آموزه‌های دین را که از جاهای یاد گرفته آن وقت به آن مردم بگوید. حضرتعالی خدمت یک مرجعی هستی و ایشان به شما مطلبی می‌گوید. حالا شما می‌خواهید بروید در یک روستایی تبلیغ کنید. او که همه حرف‌ها را به شما نمی‌زند ولی شما که عاقلی و می‌دانی وقتی آن جا می‌روی تبلیغ بکنی آن وقت آن جا برای آن‌ها باید خوب توضیح بدهی.

سؤال: ...

جواب: نه آن روایت هم گفت برو پپرس و به من خبر بده. امام علیه السلام می‌داند که این حرفش به محمد بن اسماعیل بن بزيع زده می‌شود. علاوه بر این که آن رجل را هم ما نمی‌شناسیم و لعل یک کسی بوده شبیه خود ایشان که اعتماد به او داشته. حالا محمد بن اسماعیل بن بزيع دور دست بوده و خدمت امام علیه السلام نبوده لذا نامه به او نوشته که تو برو از امام علیه السلام سؤال بکن. آن رجل را هم ما نمی‌دانیم چه آدمی است و لعل رجلی بود که هم‌پایه خود محمد بن اسماعیل بن بزيع بوده.

سؤال: ...

جواب: لعل بوده. چون ما باید احراز کنیم آن جهت را.

خب پس بنابراین، این که مورد غفلت عمومی است و حتی این آقا هم مورد غفلت است، این غفلت عمومی کفایت نمی‌کند بعد از آن که مخاطب شخص خاصی است و حالا دارند به این حرف می‌زنند و این از فقهاء و اجلاء هست. بنابراین احراز نمی‌کنیم غفلت ایشان را.

اشکال دوم: (14:50)

مطلب دوم این است که اصل این مسأله هم محل تردید واقع شده که در این جا این مورد غفلت عمومی هست و ابتلاء عموم به آن هست. این ابتلاء عموم را ان شاء الله بعداً در دلیل سیره توضیح خواهیم داد. کسی که در ابتلاء عمومی اشکال می‌کند کما این که خواهد آمد در دلیل سیره، به این وجه هم این جا اشکال می‌شود. علاوه بر بعضی اشکالات دیگر که باز در تقریب دوم خواهیم گفت.

تقریب دوم: (16:31)

تقریب ثانی در استدلال به این دو روایت شریفه دارای چند مقدمه است.

مقدمه اول:

مقدمه اولی این است که امام سلام الله علیه حکم نزع را در این روایت بیان کرده. فرمودند که «فینزع منه». این درسته جمله مضارع هست و مستقبل است و صیغه امر نیست، اما این جمله فعلیه مضارعیه‌ای است که در مقام انشاء است. یعنی فليُنْزَعْ یا فليُنْزَعْ. بنابراین از این وجوب استفاده می‌شود. می‌گوید این کار را بکنید.

مقدمه دوم:

مقدمه ثانیه این هست که بین نزع که امام علیه السلام در صدد بیان حکمش برآمده‌اند و بین تلوّث دلو و حبل و لباس و اطراف چاه و توالی چاه به نجاست ملازمه است. حالا ولو ما فعلاً در دلو داریم صحبت می‌کنیم ولی آن‌ها را هم می‌گوییم که بعداً دیگر ارجاع بدهیم. خب همه این‌ها ملازمه دارد. خب پس حکم نزع را امام علیه السلام دارد بیان می‌کند که در مقدمه اولی گفتیم. بین این موضوع که نزع باشد و یک موضوع دیگر که تلوّث دلو و اطراف چاه و این‌ها باشد به نجاست ملازمه است. وقتی می‌خواهی بکشی آب را، خب باید دلو را داخل در آن آب‌های نجس بکنی، پس ملازمه هست.

مقدمه سوم:

مقدمه سوم این است که همان طور که مرحوم محقق حائری فرمود اگر دو موضوع متلازم هم باشند و مولى در صدد بیان حکم یکی از متلازمین بریاید، این جا عقلاء و عرف حکم می‌کند که این آدم قهراً درصدد این هم هست که اگر آن موضوع متلازم آخر هم حکمی داشته باشد، بگوید، این‌ها با هم متلازمند. در صدد بیان این بریاید ولی نسبت به آن سکوت کند. خب این‌ها که با هم هستند. اگر لطف می‌کنید حکم این را هم بیان می‌کنی، باید حکم آن را هم بیان بکنید. دو موضوع متلازم وقتی حاکم درصدد بیان یکی از آن دو موضوع برآمد که این جا برآمده، دارد حکم نزع را می‌گوید، این عقلاء می‌گویند این

درصد این هم هست که آن موضوع متلازم هم حکم الزامی داشته باشد بگوید. پس مقدمه سوم نتیجه‌اش این می‌شود که طبق این بیان کشف می‌کنیم که حضرت رضا سلام الله علیه در این روایات همان طور که در صدد بیان حکم نزع برآمدند، در صدد این هم هست که اگر آن دلو و آن بقیه امور متلازمه هم حکم الزامی داشته باشند بفرماید.

مقدمه چهارم:

مقدمه چهارم این است که امام علیه السلام راجع به آن‌ها حرفی نفرموده، سکوت کرده. پس معلوم می‌شود حکم الزامی نداشته. چون مقدمه سوم گفت ما می‌فهمیم اگر حکم الزامی دارد در صدد بیانش است. حالا که نفرموده این خلف لازم می‌آید اگر حکم الزامی داشته باشد. پس معلوم می‌شود حکم الزامی ندارد.

مقدمه پنجم:

مقدمه پنجم این می‌شود: حکم الزامی نداشتن دلو ملازمه دارد با این که پس پاک است. چون اگر نجس باشد پس حکم الزامی دارد. حکم الزامی‌اش این است که اجتنب عنه. آبی که در آن ریخته شده متنجس است و نیاشام و اگر به لباس برخورد با آن نماز نخوان، و هکذا. با آبی که در آن هست وضو نگیر، غسل نکن. این‌ها احکام الزامی است. حالا که پس حکم الزامی ندارد معلوم می‌شود نجاست هم که یک حکم وضعی است که موضوع این احکام الزامیه هست وجود ندارد. نجاست که نبود پس دیگر پاکه.

این تقریب استدلال را شیخنا الاستاد حائری قدس سره اشاره‌ای و این مقدماتش را دیگر ما اضافه کردیم برای توضیح مطلب. اصل تقریب فرموده‌ی محقق حائری رضوان الله علیه است.

اشکالات تقریب دوم: (21:22)

خود استاد قدس سره از کلام‌شان دو اشکال برمی‌آید که بر این تقریب دارند. یک اشکال صریح و یک اشکال هم حالا جانبی.

اشکال اول:

اشکال اول این است که مقدمه اولی این بیان محل اشکال است. شما می‌گویید امام علیه السلام در صدد بیان حکم نزع برآمده است. این کلام تمام نیست. امام در صدد بیان حکم نزع بما أنه حکم شرعی بر نیامده است. چون در این باب، نزع حکم شرعی ندارد، نزع مطهر نیست. مطهر، زوال تغییر است و این نزع یکی از راهکارها و مقدماتی است که می‌شود از آن بهره‌گرفت برای زوال تغییر. راهکارهای دیگر هم دارد. زوال تغییر موضوع ماست. این قدر آب بریز داخل آن تا مزج بشود با هم دیگر و آن بوی تعفنش از بین برود، یا رنگش درست بشود یا مزه‌اش درست بشود. این هم یک راهکارش هست. یک راهکارش این است که یک مدتی این چاه را رها کن و کم‌کم خودش مصفا می‌شود. آب‌های جدید دائما می‌آید و مصفا می‌شود. یک راهش هم این است که اگر می‌خواهی سریع‌تر انجام بشود یا آب نداری و نیازمند آب هستی، نزع کنی. چند تا دلو از آن نزع کن

تا این که رنگش درست بشود و بوی تعفنش از بین برود. امام علیه السلام ارشاداً به یک راه سهل می‌فرماید فینزع. این، بیان یک حکم شرعی نیست بلکه ارشاد است و تفضل است از طرف امام علیه السلام به یک امر عادی غیرشرعی برای تحقق یک امر شرعی.

سؤال: ...

جواب: نه، تطهیر با نزع نیست. تطهیر با زوال تغییر است. حضرت علیه السلام فرمود فینزع تا یذهب الريح و یطیب طعمه لأنه له مادة. مطهر ذهاب این‌ها است برای این که ماده دارد. ماده به آن متصل می‌شود و پاک می‌شود. پس بنابراین امام علیه السلام نمی‌خواهند حکم شرعی را بیان بکنند تا این که آن حرف‌هایی که ما زدیم مطرح شود که اگر امام علیه السلام در صدد بیان حکم یک موضوعی برآمدند که آن موضوع با موضوع دیگر ملازمه دارد می‌فهمیم که پس در صدد بیان حکم آن موضوع دیگر هم هستند. حالا که در صدد حکم این موضوع شدند پس در صدد بیان حکم آن موضوع دیگر هم هستند اگر حکم الزامی داشته باشد و حیث که نگفتند معلوم می‌شود حکمی ندارد. نه، این جا که حکم شرعی حضرت علیه السلام بیان نمی‌کند. این اشکال اول استاد قدس سره.

جواب اشکال اول: (24:22)

به نظر می‌آید که این اشکال وارد نباشد اگرچه مؤسس این بیان لعل خود ایشان است. و اصل مطلب از خود ایشان ما یاد گرفتیم و ایشان بیان فرمودند، اما ظاهراً این اشکال وارد نباشد. چون لِمَّ این که مردم می‌گویند وقتی در صدد بیان آن ملازم شد، باید در صدد این ملازم هم باشد چیست؟ شرعیتش نیست بلکه این است که اگر این احسانش گل کرده که حالا حکم آن را بگوید، خب این هم که با آن ملازم است. حالا حکمش را بگوید یا یک ارشادی راجع به آن بکند. فرقی نمی‌کند. حرف سر این است که وقتی متعرض این می‌شود و خب این هم که با آن جدا شدنی نیست، انفکاک‌پذیر نیست از آن، عرف می‌گوید وقتی که این را دارد می‌گوید، خب آن را هم می‌گوید. اگر راجع به این ارشادی می‌خواهد بکند که از این بهره بگیر و حواست باشد و نرو روی راهکارهای سخت. از این بهره بگیر چند تا دلو بکش زوال تغییر می‌شود. بلکه من می‌خواهم عرض کنم این جا بالاولیه هست تا حکم شرعی. چون اگر متعرض متلازم شده و این قدر به آن اهتمام ورزیده که یک امر غیرشرعی را که ربطی به شارع بما هو شارع ندارد از باب راهکار برای تحقق این امر شرعی می‌خواهد بیان بکند، این لطف را دارد می‌کند که ارشاد کند به راهکار تکوینی، خارجی که امر شرعی نیست بلکه راهی است برای تحقق یک امر شرعی، پس حتماً به طریق اولی اگر ملازمش حکم شرعی الزامی داشته باشد در صدد بیانش هست.

سؤال: استاد لازمه این حرف این است که اگر یک قصه‌ای هم حضرت علیه السلام دارند می‌گویند، وسط قصه این ملازمات شرعیه را باید به صورت پراکنش دائماً بیان فرمایند.

جواب: اگر به آن ملازمه داشت باشد. ملازمه را باید قبول بکنیم.

خدمت استاد قدس سرّه عرض می‌کنیم که این جا اولاً فرق نیست و ثانیاً اولویت دارد. یعنی اول می‌گوئیم قیاس مساوات است. این جا و آن جا مساوی است. بعد می‌گوئیم اولویت دارد. در صورتی که امام ارواحنا فداه دارند یک امر غیر شرعی را نسبت به این

موضوعی که این موضوع یک ملازمی دارد که آن ملازم حکم شرعی دارد، دارند بیان می‌کنند، توجه می‌دهند که یک راهکار آسانی وجود دارد و از این بهره بگیر، امام علیه السلام در این جا نمی‌آید حکم آن ملازمی که حکم شرعی اگر داشته باشد بیان کند. قهراً در صدد بیان حکم آن خواهد آمد بالاولویه.

اما کل الاشکال همان اشکالات قبل است. آن اشکالات قبل که بیان کردیم که اولاً این که اگر در صدد آن برآمد حتماً درصدد این هم هست، این یک مظنه‌ای است. آدم گمان می‌کند که این جور باشد نه این که حجت شرعیه باشد. بله در ذهن انسان به نحو مظنه می‌آید که خوبه اما ظهور حال پیدا می‌شود یا یک سیره عقلانی پیدا می‌شود که بگویم حجت شرعیه است، چنین نیست. ثانیاً به مقدمه دیگر اشکال می‌کردیم که خب حالا اگر سکوت فرمود معلوم می‌شود نیست، این سکوت وقتی دلالت می‌کند که نیست که نه متصلاً و نه منفصلاً حکم آن را بیان نکرده باشد. اما اگر منفصلاً حکم آن ملازم را قبلاً بیان کرده، خب حالا که درصدد بیان حکم این است، دیگر لازم نیست حکم آن را بیان بکند. نسبت به آن اتکاء می‌کند بما بیته سابقاً. و این جا سابقاً بیان کرده ما لاقی النجس یتنجس و فلان. و دیگر هر جایی که لازم نیست بگوید مگر بگویم غفلت است که می‌شود دلیل قبلی.

و فرق بین تقریب قبل و این تقریب، این است که در آن جا عنصر غفلت دخالت می‌کرد و از عنصر غفلت در آن تقریب استفاده می‌شد ولی در این تقریب عنصر غفلت نیست، این است که ولو مردم غافل نیستند و توجه دارند. وقتی در مقام بیان این موضوع برآمد که این موضوع ملازمه با موضوع آخر دارد، این جا عرف حکم می‌کند که در صدد بیان حکم موضوع دیگر هم هست. مسأله غفلت دخالت در این تقریب ثانی ندارد بلکه دخالت در تقریب اول دارد.

بنابراین این فرمایش را چون قبلاً اشکال کردیم، مناقشه‌ای در این تقریب می‌کنیم. اما مناقشه خود استاد قدس سره به نظر تمام نمی‌آید.

اشکال دوم: (29:21)

اشکال دومی که ایشان کردند یعنی در کلام‌شان وجود دارد و می‌شود پای این تقریب هم نوشت ولو صریحاً به عنوان اشکال به این تقریب ذکر نکردند، آن این است که این دلیل اخص از مدعا است. چون این ملازمه همه جایی نیست. همه نزح‌ها ملازمه ندارد با این که ثیاب هم نجس بشود. این ملازمه نداشتن برای مثل ثیاب و اطراف چاه و این‌ها می‌باشد نه دلو و الا دلو ملازمه‌اش دائمی است. چون بالاخره دلو می‌رود در آن آب نجس. اما این بقیه امور مثل لباس نازح، مثل ید نازح، مثل اطراف چاه، مثل جدار درونی چاه، این‌ها برای جایی است که کل آب چاه را می‌خواهند بکشند و این همه آب را می‌خواهید بکشید یک یا دو ساعت مثلاً طول می‌کشد و قهراً لباس هم تر می‌شود، مثلاً دست آدم هم تر می‌شود، اما جاهایی که یک چاهی است که یک مختصر آبی دارد، در این جا یک دلو بکشی بیاوری بالا و بیرون بریزی، تغییرش تمام می‌شود، خب این جا که ملازمه ندارد. پس شما نمی‌توانید بگویید که همه جاها این جوری است. این ملازمه وجود دارد. مگر این که بیاید این جوری جواب بدهید به ما که آن جاهایی که ملازمه دارد و حکمش این است که بالتبع پاک می‌شود، دیگر عدم فصل است. یک اجماع مرکبی، یک عدم فصلی ادعا بشود. و الا همه جا یک چنین ملازمه‌ای نیست.

سؤال: این که شما می‌فرمایید به ندرت پیش می‌آید و الا مورد غالب در چاه این است که عمقش زیاد است.

جواب: نه، چای غالب در چاه این است که عمقش زیاده. چاه‌های منازل مثلاً حالا شما نمی‌دانم توی ... ما آن زمان‌هایی که بچه بودیم می‌رفتیم جهرم همه‌ی منزل‌ها چاه داشتند. آب اصلاً از چاه استفاده می‌کردند. چاه‌های دو یا سه متری. آب هم این قدر نبود و ما از چاه آب می‌کشیدیم. آن چاه‌هایش هم چرخش بالا بود و این جوری آب کشیده می‌شد. این خانه چاه داشت، آن خانه چاه داشت، آن خانه چاه داشتند. همه منازل چاه داشتند و چاه‌ها هم این قدر عمیق نبود. بله چاه‌های عمیق کذا برای بعضی باغ‌ها بعضی مثلاً چیزها وجود داشت که آن‌ها مثلاً با یک بار یک کُر آب از آن بالا می‌آمد با سطل‌های چرمین که دو تا گاو مثلاً این را می‌کشیدند. آن وقت در این چاه‌های منازل مثلاً یک مرغی افتاده در آن و یک یا دو روز نفهمیدند و این آب چاه تعفن پیدا کرده. خب حالا مرغ را می‌کشند بالا و یک یا دو تا سطل هم که از آن می‌کشند و دیگر آب رنگش تمام می‌شود، تعفنش از بین می‌رود و می‌شود پاک.

این هم اشکالی است که ایشان فرموده که این ملازمه همیشگی ندارد که بگوییم در همه این موارد تلازم هست. بله آن جاهایی که آن چنین باشد، ملازمه دارد با تجسس این‌ها. بنابراین در مثل دلو و حبل آن هم یک بخشی از حبل که متصل است به آن دلو و تا یک حدی از بالایش، این‌ها بله ملازمه وجود دارد. البته گاهی این ریسمان و این بندی که به آن دلو وصل شده، خیلی بیشتر از حد لازم است. خب این‌ها همین طور وقتی که دلو می‌رود در چاه، آن‌ها هم بی‌خودی اضافه وارد چاه می‌شود اما اگر نه به اندازه باشد، خب یک بخش خاصی است. این‌ها رضوان الله علیه فرموده که این ملازمه همه جایی نیست. ملازمه در مثل این جور مواردی است که این‌ها هم خیلی زیاد نیست. ملازمه بین نزح و آن‌ها، مطلقاً وجود ندارد بلکه بعض افراد نزح، نه نزح مطلقاً، با تلوث ثیاب و ید و امثال این‌ها تلازم دارند و این موجب نمی‌شود که شما از این روایت استفاده کنید که در کل این موارد طهارت بالتبع حاصل می‌شود.

سؤال: دلو را باید حکمش را از لباس نازح جدا کرد ببینید این جور نیست که مثلاً بگوییم ...

جواب: این را عرض می‌کنم. بله ما الان در دلو داریم صحبت می‌کنیم و حالا یلحق به آن حبل. و اما آن بقیه را نام‌شان را استطراداً بردیم برای این که بعداً از تکرار پرهیزیم.

سؤال: استاد اگر بوی آب تغییر کرده باشد با دو تا دلو پاک نمی‌شود. حداقل باید یک مقداری بکشی که بو تغییر نکند.

جواب: تا چقدر بو پیدا کرده باشد. ببینید تعفن‌ها مختلف است. بله یک کمی تعفن پیدا کرده، ادنی تعفنی پیدا کرده و نجس شده لذا یک دلو که بکشی، آب جدید می‌آید و مخلوط می‌شود و دیگر بوی تعفن ندارد. یک وقت می‌بینی یک مرداری مدت‌ها در آن بوده و این‌ها اطلاع نداشتند چون مسافرت بودند. وقتی می‌آیند می‌بینند چند تا مرغ افتاده در آن جا و تعفن پیدا کرده، علاوه بر این که آب تعفن پیدا کرده، جدارهای چاه هم تعفن پیدا کرده، این‌ها تا بیاید درست بشود کار دارد. یک وقت می‌بینی این چنین نیست. مثلاً یک گنجشکی افتاده و یک تعفن مختصری ایجاد شده و حالا یک دلو که می‌کشند درست می‌شود. جا به جا فرق می‌کند.

سؤال: حاج آقا با قول به عدم فصل این اشکال ...

جواب: قول به عدم فصل کجا داریم.

سؤال: ...

جواب: آن فقط یک اللهم ای بود

پس این دلیل اول که مرحوم حکیم رضوان الله علیه ذکر فرمودند محل اشکال است.

دلیل دوم: سیره متشرعه (36:04)

دلیل دوم سیره متشرعه است. گفتند سیره متشرعه بر این است که معامله مع الدلو و الحبل معامله الطاهر و لایجتنبون عنه. ممکن است دلو را داخل چاه بکند و آب را بیرون بیاورد و از همان آب بخورد. وضو بگیرد، غسل بکند، با این که احراز نکرده که این سطل به تمام آن جاهایی که قبلاً داخل آب رفته، الان که آب پاک شده و این دلو را داخل آن انداخته، به عمان مقدار داخل آب رفت یا نه. مثلاً آن موقع می‌رفت ته آب و تمام دلو خیس می‌شد ولی حالا نه، تا وارد آب می‌شود می‌کشد بالا چون نمی‌خواهد پر بشود. بنابراین همه جاهایش داخل آن آب نمی‌شود. ما می‌بینیم متشرعه بما هم متشرعه که مهم به احکام شرع هستند و می‌خواهند کارهایشان بر وفق موازین شرعی باشد، این جوری هستند. این معلوم می‌شود تلقی از شارع کردند.

اشکال دلیل دوم: فرمایش مرحوم محقق خویی (37:14)

به این استدلال محقق خویی قدس سره اشکال فرموده. فرموده این جا جایی نیست که ما بتوانیم احراز کنیم سیره متشرعه زمان ائمه علیهم السلام را. متشرعه متأخر که سیره‌شان حجت نیست. چرا؟ برای این که در این‌ها تخلل فتاوا شده. چون این فتوا معروف است خب به خاطر این این سیره متشرعه محقق شده. استناداً به این فتاوی فقهاء سیره متشرعه الان این جور شده، نه استناداً به ائمه علیهم السلام. آن سیره که به درد ما می‌خورد و کشف از قول معصوم علیه السلام می‌کند سیره معاصره با معصوم علیه السلام است. آن سیره هم برای ما روشن نیست که چه جور بوده. چرا روشن نیست؟ چون این که چاه متغیر بشود اصلاً نادر است. بله اگر قائل بودیم که چاه به مجرد ملاقات نجس می‌شود، این زیاد پیش می‌آید. اما چاه بیاید طعمش، ریحش، رنگش عوض بشود، این‌ها اتفاق می‌افتد اما نادر است. حتی ایشان فرموده «و هو من الندرۃ بمکان لم نشاهده طيلة عمرنا». در طول عمر ما نه در خوی، نه در نجف، نه در جای دیگر ما ندیدیم که چاه به این حد برسد، تغییر این چنینی پیدا بکند. وقتی یک امر نادر الوقعی استع سیره در آن را ما نمی‌دانیم چه جوری بوده. در این موارد شاید آب بکشند. اگر یک امر کثیر الابتلائی بود، همگانی بود، مکرراً پیش می‌آمد، قهراً سیره باقی می‌ماند که چه جور بوده. بقاء سیره در صورتی است که ابتلاء کثیر باشد، همگانی باشد. این چنین سیره‌ای باقی می‌ماند در طول تاریخ که چه کار می‌کردند، اما یک چیزی که گه‌گداری پیش می‌آید و

گاهی اصلاً خیلی‌ها در طول عمرشان نبینند مثل ایشان که نود سال عمر نمودند می‌گویند ما اصلاً ندیدیم. خب ایشان می‌فرماید در این موارد ما نمی‌توانیم سیره را احراز کنیم. لعل در این موارد نادره در آن موقع سطل را آب می‌کشیدند، بند را آب می‌کشیدند، اطراف را آب می‌کشیدند شاید این جوری بوده.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

[1]. وسائل الشیعة، ج 1، ص: 172

[2]. مستمسک العروة الوثقی، ج 2، ص: 129